۳۷. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۰۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - سه‌شنبه، ۰۴ مرداد ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- تعبیر به حق بودن قرائات در کلمات چهار نفر از علماء شیعه
- جمع بین روایت حرف واحد و روایت سبعه احرف با استفاده از روایت الغارات
- تصویر واحد غیر عددی در ریاضیات و انحصار واحد عددی خاص در خداوند متعال
- احتمال معنای غیر عددی سبع در روایت «اجری جمیع الاشیاء علی سبعة»
- قدمت کتاب الغارات منبع حدیث « اجری جمیع الاشیاء علی سبعة»
- عدم آشنایی زرکشی با فن قرائت و نفی تواتر قرائات الی رسول الله ص توسط او
- عدم آشنایی فخر رازی با فن قرائت و نفی تواتر قرائات الی رسول الله ص توسط او
- پاسخ مفاتح الکرامه به فخر رازی
- عدم توجه به کلام فخر رازی توسط اهل فن
- نفی تواتر قرائات توسط زمخشری و عدم وجود این انتساب در کتب او
- جواب شهید ثانی به فخر رازی
- در وجود تناقض در کلام شهید ثانی
- ترجیح القرائه در المیزان

پیشگفتار (خلاصه)

تعبیر به حق بودن قرائات در کلمات چهار نفر از علماء شیعه

صفحه چهار و پنج و شش بودیم. برای اینکه زمینه تحقیقی را خدمت شما عرض کنم...؛ اگر در تعطیلی ها فرصتی شد که پی جویی کنید...؛ اول اینکه دیروز یکی از آقایان یک عبارتی از تبیان شیخ پیدا کردند که بر عبارت احکام القرآن جصاص که اضافه کرده بودند. او تنها گفته بود که سه جور است که اختلاف تلاوت مانعی ندارد. اما مرحوم شیخ اضافه کرده بودند «و کله صواب و کله حق». من عرض کردم این عبارت با آن عبارت یکی نیست و اختصاصی شیخ الطائفه است. گفتم ببینید در جای دیگر هست یا نه. من از این پی جویی ها خیلی خوشحال میشوم و اصلًا قابلش نیستم. ایشان در التفسیر البسیط کلمه «کله صواب و کله حق» را آورده‌اند. ایشان معاصر شیخ است و بلکه شش- هفت سال بعد از شیخ وفات کرده‌اند. وفات مرحوم شیخ ۴۶۰ است و ایشان ۴۶۷ است. تفسیر البسیط ایشان هم مفصل است. ولی ایشان در بغداد نبوده اند. در نیشابور بوده. ولی وقتی عبارت تفسیر البسیط را میبینید درست است که «کله حق و کله صواب» دارد اما ریخت عبارت او اصلًا ریخت عبارت تبیان نیست. یعنی اینطور نیست که بگوییم مرحوم شیخ ناظر به او بوده‌اند. مخصوصاً کسی که اصلًا در بغداد نبوده است. علاوه که با اینکه شیخ زودتر از او وفات کرده‌اند بگوییم تفسیر او را دیده‌اند. معاصری که از نظر سنی دیرتر از شیخ وفات کند بعید نیست که او از تفسیر تبیان استفاده کرده باشد. مانعی ندارد. چون چندین سال بعد از او بوده است. اینها را اضافه کرده باشد. ممکن است.

علی ای حال خیلی خوب است که این تعبیر در آن زمان پیدا شد. به برکت این پی جویی شما مطلبی بود که من به آن رسیدم و در صفحه کتاب اضافه کردم. ما از علماء شیعه شیخ و طبرسی را آوردیم و گفتیم آنها میگویند «اختلاف تلاوت» اصلًا اختلاف نیست. بلکه برعکس است. اختلافی است که تلائم و حسن است و کله صواب است. این را هم شیخ فرمودند و هم فرمودند. در دنباله همین دو مفسر از شیعه قبل از قرن یازدهم را پیدا کردم که آنها هم همین را گفته‌اند که اختلاف وجوه قرائات «کله حق و کله صواب». یکی از آنها جناب ابوالفتوح رازی است. ایشان هم ذیل همین آیه همین حرف را مطرح کرده‌اند. خود ابوالفتوح معاصر طبرسی است. چند سال بعد از طبرسی وفات کرده‌اند. شاید پانصد و پنجاه و چهار باشند. وفاتشان معلوم نیست. با مجموع قرائن پانصد و پنجاه و چهار وفاتشان است. یعنی حدود شش سال بعد از مرحوم طبرسی وفات کرده‌اند. کما اینکه خود تفسیر را همزمان با مجمع نوشته اند. حال آیا از مجمع گرفته‌اند یا نه؟ بعید است. البته ممکن هم هست چون تعبیر به وجوه قرآن میکنند. البته نمیدانم نسخه‌ها چه بوده. علی ای حال شاید هم از تبیان شیخ گرفته‌اند. شاید هم خودشان با مطالعاتی که داشته‌اند این عبارت را نوشته اند.

دومین آنها هم صاحب تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشانی است. ایشان هم قبل از هزار وفات کرده‌اند. ایشان سه تفسیر دارند. خلاصه المنهج، منهج الصادقین و یکی هم زبدة التفاسیر است. ایشان هم در منهج الصادقین و هم در زبدة این را آورده‌اند که همه وجوه قرآن حق و

صواب است. خوبی این پی جویی این شد که از دو نفر شدند چهار نفر که ذیل آیه شریفه این عبارت را آوردهاند.

شاگرد: دلالت تعبیری حق و صواب، دلالت مطابقی است یا عقلی است یا التزامی عرفی است؟

استاد: صواب یعنی مصیب به حق و درست. چون بحث ما بحث از وحدت حرف و وحدت اقراء جناب جبرئیل است -نه تعدد آن- روی این مبنا بحث ما خیلی روشن است. یعنی یک بحثی هست که فضا، فضای تشکیکی است. فضا فضای شدت و ضعف است. فضاهایی از بحث هست که صفر و یکی است، سیاه و سفید است، وجود و عدمی است. در این نوع بحثها نمیشود گفت که نصف وجود را دارد. یا هست یا نیست. دیگر واسطه ندارد. فضای وحدت به این صورت است. کلامی را که ملک وحی آورده روی مبنای حرف واحد است. همان است که حق است. روی این مبنا آن را خدا فرستاده. هر کسی تصرفی کند که این کلام از معنای واقعی خودش در برود، دیگر نمیتوان گفت که درست است. چون سخن خدا صفر و یکی است. یا این سخن خدا هست یا نیست. «ملک» و «مالک» دو معنا دارد. در طول تاریخ هیچ کسی نگفته «ملک» و «مالک» یکی هستند. این دو تا بین دارند «مالک» یعنی صاحب و «ملک» یعنی سلطان و پادشاه. چقدر هم علماء بحث کردهاند که کدام یک از آنها رجحان دارد. روایت کدام را ترجیح دادهاند که جلوتر عرض کردم.

خب وقتی به این صورت است، فضا صفر و یکی است. نمیشود بگوییم هم مالک صواب است و هم ملک صواب است. خب کجا صواب است؟! یک کسی یا اشتباه کرده یا تعمد کرده کلام خدا را عوض کرده. کسانی که روی مبنای حرف واحد هستند صریحاً میگویند یکی از آنها حق نیست و باطل است. وقتی اجتهاد شخصی است چطور حق است؟! همین است که میگوییم صفر و یک است.

شاگرد: ثبوتا خدا هم «ملک» و هم «مالک یوم الدین» است.

استاد: بله، ولی از باب قرآن است. در آن دعا حضرت چه فرمودند؟ یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب؛ فوری راوی گفت «یا مقلب القلوب و الابصار». حضرت چه فرمودند؟ فرمودند : بله خداوند مقلب القلوب و الابصار هست اما همانی را که من میگویم بخوان. خودت اضافه نکن. خدا هم مالک هست و هم ملک، اما وقتی ملک وحی یکی از آنها را آورده ما حق نداریم به عنوان قرآن عوض کنیم و بگوییم «کله صواب». پس نکته بحث این است که بنابر مبنای وحدت [نزول]، تلقیای که از حرف واحد داریم این است که یکی از آنها صحیح نیست. صریحاً همه میگویند.

ببینید در مباحثه ما مطالبی مطرح شده که نکاتی از آنها هست که من تا حالا ندیده ام. اگر شما برخورد کردید خیلی خوب است. در این مباحثه ما که از زیر صفر شروع شده اینها مطرح شد:

جمع بین روایت حرف واحد و روایت سبعه احرف با استفاده از روایت الغارات

یکی روایت الغارات بود که در فضای بحث ما چقدر از آن استفاده کردیم! شما حرف واحد را می‌توانید طوری بفهمید که در تعارض و تناقض با سبعة احرف باشد. این یک فضا است. همین هم صفر و یک می‌شود. سیاه و سفید می‌شود. هست یا نیست، یا حق است یا نیست. اما می‌توانید طبق حدیث الغارات طوری معنا کنید که تناقض نشود. شاید این نکته را تا به حال عرض نکرده باشم. من در مباحثه بالای صد بار عبارت حدیث را خواندم. اما به این صورت که جمع شود به ذهنم نیامده بود.

این جمله را زیاد گفته ام که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند من یک شرحی از لیلة القدر به تو می‌دهم که «تکون اعلم اهل بلادک بلیلة القدر». یکی وقتی کسی همینطور می‌گوید و یکی وقتی است که حجت خدا امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گویند. می‌گویند چیزی می‌گویم که اعلم می‌شوی. من از این حدیث این طور می‌فهمم. یعنی این چیزی که الآن می‌خواهم بگویم نقطه و رأس مخروط و بالاترین درجه معنای لیلة القدر است. همه چیز را جمع کرده‌ام و در آن گذاشته‌ام . اگر می‌خواهی اعلم باشی، یعنی این حرفی که به تو می‌زنم تو را اعلم به لیلة القدر می‌کند. یعنی رأس مخروط و فهم لیلة القدر این کلام است.

بعد حضرت چه کار کرده‌اند؟ حضرت بین حدیث حرف واحد به‌معنای اصلی خودش–که آقا دیروز فرمودند کله نور واحد- با حدیث سبعة احرف به‌معنای اصلی خودش که معصومین می‌دانند در یک عبارت هر دو را آورده‌اند. من طلبه که این حدیث را بارها خوانده‌ام و چندین سال است که این حدیث را خوانده‌ام مرتب هم تکرار می‌کنم اما چیزی نمی فهمم. ولی خب نکاتی است. حضرت چه کار کرده‌اند؟ بین حرف واحد و سبعة احرف جمع کرده‌اند. سؤالی است که سال‌ها در ذهن من بوده. همین جمعش جواب است. چه فرمودند؟ تا گفتند بیا برای تو از لیلة القدر بگویم شروع کلام حضرت این است: ان الله فرد یحب الوتر، فرد اصطفی الوتر فاجری جمیع الاشیاء علی سبعة. بعد هم هفت آیه خواندند. نگفتند که می‌خواهم هفت آیه بخوانم. وقتی خواندند کلمه سبع را آوردند و خود حضرت هم هفت تا خواندند. با اینکه می‌توانستند بیشتر بخوانند و کمتر بخوانند. خود ایشان هم هفت آیه را خواندند.

این سؤالات در ذهن من مطرح بود و الآن هم هست. نمی‌دانم در ذهن شما چه می‌آید. حضرت فرمودند خدا فرد است و وتر را دوست دارد. خدا فرد است و انتخاب کرده وتر را. پس همه چیز را بر هفت قرار داده. خب مگر تنها هفت، وتر است؟! «و الشفع و الوتر»؛ خود یکی هم وتر است. خب حضرت می‌فرمودند «ان الله فرد یحب الوتر، فرد اصطفی الوتر فاجری جمیع الاشیاء علی واحد». چرا؟ چون خیلی آسانتر بود که بگوییم «کل وجود بسیط، متشخص بفرده». همین هایی که در کلاس می‌گوییم. نفرمودند «فاجری جمیع الاشیاء علی واحد». یا می‌فرمودند علی ثلاثة یا علی خمسة. این چه ربطی دارد به هم؟ می‌گویند اگر می‌خواهی اعلم اهل بلادت شوی جلو بیا. خدا فرد است و وتر را دوست دارد.

امروز اینطور به ذهنم آمده، حضرت میفرمایند ببین من میخواهم یک چیزی به تو بگویم که پشتوانه وحدت دارد و پشتوانه ظهور دارد. خدا فرد است، این پشتوانه حرف واحد است، اصطفی الوتر، هفت است. پس آن وحدت است که پشتوانه وتر هفت است. یعنی حضرت میگویند هفت است؛ اجری جمیع الاشیاء علی سبعة اما این سبعه چه سبعه ای است؟ سبعه ای است که پشتوانه اش آن فردی است که یحب الوتر. پس هفتی است که پشتوانه اش تفرد الهی است که خدای متعال است، دراینصورت احب الوتر فاجری جمیع الاشیاء علی سبعة، این قرآن کریم میشود می شود لیلة القدر که تودین همان لیلة القدری است که حضرت آن را با اجری جمیع الاشیاء جوش دادند.این می شود قرآن. که این یک تاویل بالا و رأس مخروطی دارد که پشتوانه آن «ان الله فرد» است. و یک پشتوانه ای دارد که با اینکه «حرف واحد فرد متفرد بسیط» است اما «نزل علی سبعة» است؛ فاجری علی سبعة. اگر این سبعه با تفرد رابطه دارد –فرد است و احب الوتر- اینجا هم حرف واحدی است که ینتشئ منه سبعة احرف.

ببینید حضرت در یک جمله کوتاه چطور بین همان چیزی که آن را پشتوانه تکوینی لیلة القدر قرار دادند و لیلة القدری که اساس نزول قرآن است، بین هر دو جمع کردهاند. فرد یحب الوتر، اینجا هم حرف واحد ینزل علی سبعة احرف. یعنی اگر شما بین این حرف واحد با نزول بر سبعة احرف تناقض دیدی مقصود را نفهمیده ای.

تصویر واحد غیر عددی در ریاضیات و انحصار واحد عددی خاص در خداوند متعال

شاگرد: واحد یعنی واحد عددی؟

استاد: در اینکه واحد عددی در مورد خدای متعال نباشد...؛ آیا واحد غیر عددی در مورد خدای متعال داریم یا نداریم؟ در خود قرآن کریم...؛ خاطراتی است که سریع به ذهنم می‌آید. سال هفتاد و دو بودیم. مباحثه معانی الاخبار داشتیم. الآن که گفتید جلسات آن مباحثه یادم آمد. همچنین بعد از آن. البته آن وقت این ضبطها نبود. آن آقا می‌گویند که من نوشته ام. ولی یادم هست که چندین جلسه شواهد و مثالهای عدیده آوردیم –برای آن هایی که بودند واضح می شده که بحث می‌کردیم- که وحدت عددی داریم و وحدت غیر عددی داریم که نوعاً تلقی از آن این است که می‌گویند وحدت غیر عددی مختص خدای متعال است. اما این اشتباهی است که تکرار می‌شود. چون یک نوع از وحدت عددی است که مختص خدای متعال است. نه اصل وحدت غیر عددی. و لذا مثالهای متعددی را محضرشان عرض کردم که برای همه واضح می‌شد که اینها واحدهای غیر عددی است. وحدتشان عددی نیست. وحدت عددی این است که دو برای آن فرض دارد ولو بگوییم محال است که موجود شود. اما وحدت غیر عددی این است که دو برای آن فرض ندارد. نه اینکه بگوییم فرضش محال است. لطافت کار در این است.

گاهی می‌گوییم فرض دوم برای آن محال است، گاهی می‌گوییم فرض ندارد. یعنی اگر تصورش را بکنیم می‌بینیم اینطور نیست که فرض دوم برای آن محال باشد. لذا «و لله المثل الاعلی»...؛ خدای متعال یک وحدت غیر عددی دارد که مختص ذات خودش است. ممکن نیست و محال است آن نوع از وحدت غیر عددی که خدای متعال دارد در غیر از او یافت شود. ادله آن هم روشن است. اما معنای این حرف این نیست که وحدت های غیر از خدای متعال همه عددی هستند. اصلاً منظور این نیست. لذا در آن حدیثی که امیرالمؤمنین در بحبوحه جنگ جمل فرمودند ...؛اولین حدیث خصال صدوق است.

توجه به کتب حدیثی با عنایت به احادیث ابتدائی و انتهائی آنها

این نکات را چند بار گفته ام تکرارش خوب است. کتابهای روائی جور واجور است. بعضی از کتب روائی هم اولین حدیثشان خیلی زیبا است. بعضی از کتب روائی آخرین حدیثشان خیلی زیبا است. بعضی کتب روائی هم اولین حدیثش زیبا است و هم آخرینش.

از کتابهایی که حدیث اول و حدیث آخرش جذاب است، دلائل الامامه طبری است. حدیث اولش حدیث حریره است که حضرت زهرا سلام الله علیها ناراحت شدند و گفتند: «فَقالَتْ: وَيْحَكِ اطْلُبِي‌هٰا، فَإِنَّهٰا تَعْدِلُ عِنْدِي حَسَنًا وَ حُسَيْنًا[۱]»؛ این حدیث پدرم هست، کجا رفته؟! این حریری که حدیث پدرم روی آن است نزد من معادل حسن و حسین است. اولین حدیث دلائل الامامه است.

آخرین حدیث دلائل الامامه این است: اصحاب حضرت بقیة الله -۳۱۳ نفر- كُلٌّ وَاحِدٍ يَرَى نَفْسَهُ فِي ثَلَاثِمِائَةٍ[۲]. خیلی زیبا است. اول و آخر کتاب به دو حدیث بسیار خوب محفوف شده.

علل الشرائع مرحوم صدوق آخرین حدیثش خیلی زیبا است. حدیث لحوق هر چیزی به اصلش.

خصال اولین حدیثش خیلی زیبا است. اولین حدیث خصال همین است. در بحبوحه جنگ جمل[۳] که معرکه بالا بود یکی آمد نزد امیرالمؤمنین سؤالی کرد. چه سؤالی هم کرد! اگر الآن به ما آن را بگویند فوری لبخند به لب همه می‌آید. آمده نزد امیرالمؤمنین آن هم در زمانیکه جنگ بالاگرفته، می‌گوید «اتقول ان الله واحد؟!». شما حاضرید بگویید خدا یکی است! خب الآن باشد فوری لبخند به لبها می‌آید. وسط جنگ سؤالی به این صورت می‌پرسند؟! تعبیر روایت این است: «فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَقَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ»؛ وسط میدان جنگ است، تو سؤال می‌پرسی خدا یکی است یا نه؟! حضرت یک جمله‌ای فرمودند که من همیشه می‌گویم حل مشکل کل بشر است. حضرت فرمودند «دعوه»؛ او را رها کنید. «ان الذی یریده الاعرابی هو الذی نریده من القوم»؛ من علی که با اینها جنگ می‌کنم به‌خاطر این است که آن چیزی را که این به دنبالش هست را از طلحه و زبیر می‌خواهم. اگر آنها دنبال آن بودند که علی را رها نمی کردند. جنگ جمل را به پا نمی کردند. اینها دنبال دنیا هستند و این دنبال علم است. من که آمده‌ام با اینها دعوا می‌کنم که چرا دنبال دنیا هستید؟! «إِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ». بعد چه فرمودند؟ فرمودند اینکه می‌گویی خدا یکی است، منظورت از یکی چیست؟ ما چهار جور یکی داریم. وسط میدان جنگ است. واحد عددی یکی از آنها بود. یعنی حضرت در آن جا چهار جور واحد را توضیح دادند. بعد فرمودند دو جور آن را می‌توان برای خدا گفت اما دو جور دیگر را نمی‌توان گفت. «اتقول ان الله واحد؟!» نه، آن وحدت هایی که مناسب خدا نیست را نمی‌گویم. آن دو جوری که مناسب خدا است را می‌گویم. وسط میدان جنگ چیزی گفته‌اند که تا روز قیامت بشر بیایند و بفهمند.

منظور این است که وحدت خدای متعال وحدت غیر عددی است. جوری هم هست که مختص ذات خودش است. اما اینطور نیست که هر چیزی غیر از خدا وحدتش عددی است. نه، چیزهایی غیر از خدای متعال هم وحدت غیر عددی دارند اما سنخ وحدت غیر عددی آنها سنخ وحدت غیر عددی خدا نیست. فرق می‌کند.

حال مثالهای آن چیست؟ در مباحثه ما چندین روز بود. آن چه که الآن ادعای من است، اگر روی آن تدبر کنید هویتهایی شخصیتی، چه پیشینی و چه پسینی هستند که وحدتشان غیر عددی است. مثل خیلی از قواعد ریاضی به این صورت است. قاعده فیثاغورس واحد عددی است یا غیر عددی است؟ آیا دو تا مساوات می‌شود؟ خود قاعده صرف الشیء است. یعنی در محدوده‌ای است که تعدد تفردهایی که شما انتظار دارید در آن نیست تا وحدت عددی بشود. وحدت عددی آن چیزی است که برایش دو مفروض باشد. ولو نباشد. یا حتی برهان دارید که دوی آن نمی‌شود ولی باز هم عددی است.

منظور اینکه در آن جا هم اینطور مسلم نباشد که تفردی که در خدای متعال هست و مختص به خودش است، بازتابی از آن و یک مثلی از آن -لله المثل الاعلی- در جوهره اصلی قرآن کریم ظهور نکند. این منظور من است. ولو باز فرمایش شما را قبول دارم که در اینجا بگویم وقتی راجع به قرآن کریم می‌گوییم حرف واحد است، منظور واحد عددی باشد و وحدتش بالمشابهه کافی باشد.

شاگرد: تأکید فرمودید که حرف واحد در اینجا عددی نیست.

استاد: بله، یعنی می‌تواند نباشد. می‌توانیم هم وحدت عددی بگیریم. مشکلی ندارم با فرض وحدت عددی جلو برویم. اما این جور نیست که بگوییم وحدت غیر عددی گرفتن آن چیز محالی است؛ شما آن را خدا کردید. نه، وحدت غیر عددی خدای متعال وحدت مختص ذات خودش است. لایمکن ان توجد فی غیره. اما به این معنا نیست که سنخ هر چه که واحد غیر عددی است در غیر خدای متعال نباشد. همان چهاراتایی که حضرت فرمودند.

[١] دلائل الإمامة - ط مؤسسة البعثة ج١ص٦٥؛ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فَقَالَ: يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عِنْدَكِ شَيْئاً؟ تُطْرِفِينِيهِ. فَقَالَتْ: يَا جَارِيَةُ، هَاتِ لِي الْحَرِيرَةَ. فَطَبَخَتْهَا فَلَمْ تَجِدْهَا، فَقَالَتْ: وَيْحَكِ اطْبُخِيهَا، فَإِنَّهَا تُعْدَلُ عِنْدِي حَسَنَاً وَحُسَيْناً. فَطَبَخَتْهَا فِي قُمُمَتِهَا، فَإِذَا هِيَ قَدْ مَقَمَتْهَا فَإِذَا فِيهَا: قَالَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «لَيْسَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ يَسْكُتْ. إِنَّ مِنَ الْحَيَاءِ مِنَ اللَّهِ يُحِبُّ الْحَيِيَّ الْحَلِيمَ الْمُتَعَفِّفَ، وَيُبْغِضُ الْفَاحِشَ الضَّنِينَ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ. إِنَّ الْحَيَاءَ وَالْإِيمَانَ فِي الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْفُحْشَ وَالْبَذَاءَ فِي النَّارِ»

[١] همان ٥٧٥؛ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَذَكَرَ أَصْحَابَ الْقَائِمِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقَالَ: ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ، وَكُلُّ وَاحِدٍ يَرَى نَفْسَهُ فِي ثَلَاثِمِائَةٍ

[٣] الخصال ج ١ ص٢؛ عَنِ الْمِقْدَامِ بْنِ شُرَيْحِ بْنِ هَانِئٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيّاً قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ أَوَلَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ فَقَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَدُوُّهُ إِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ الَّذِي يُرِيدُهُ مِنَ الْوَقْتِ ثُمَّ قَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَقْتٌ مِنْهَا لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهٌ مِنْهَا لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ أَمَّا الَّذِي لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهَا فَإِنَّ الْوَقْتَ الَّذِي لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الشَّيْءُ إِلَّا فِيهِ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ فِيهِ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ وَالَّذِي لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ إِلَّا فِيهِ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ فِيهِ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ فَهُوَ الْوَقْتُ الَّذِي لَا يَجُوزُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ إِلَّا مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهِ مِنْ تَحْرِيكٍ أَوْ تَسْكِينٍ فَهَذَا الْوَقْتُ لَا يَجُوزُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهِ مِنْ تَحْرِيكٍ أَوْ تَسْكِينٍ وَالَّذِي لَا يَجُوزُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهِ مِنْ تَحْرِيكٍ أَوْ تَسْكِينٍ فَهَذَا الْوَقْتُ لَا يَجُوزُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهِ مِنْ تَحْرِيكٍ أَوْ تَسْكِينٍ وَالَّذِي لَا يَجُوزُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهِ مِنْ تَحْرِيكٍ أَوْ تَسْكِينٍ فَهَذَا الْوَقْتُ لَا يَجُوزُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ شَيْءٌ إِلَّا مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهِ مِنْ تَحْرِيكٍ أَوْ تَسْكِينٍ

احتمال معانی غیر عددی سبع در روایت «اجری جمیع الاشیاء علی سبعة»

شاگرد: این ارتباطی که شما برقرار کردید «یحب الوتر فاجری جمیع الاشیاء علی سبع»، گفتید وحدتش غیر عددی است و اینجا عددی است، قاعدتاً اینجا باید سبع عددی باشد؟

استاد: سؤالی است که در مباحثه مطرح شد؛ اجری جمیع الاشیاء علی سبع، یعنی چه؟ خیلی جمله منعطفی است. یعنی خدای متعال چه کار کرده؟ این سبع در اینجا سبع عددی است؟ ذهن ما سریع سراغ عددی میرود. درحالیکه معلوم نیست. ما چند جلسه مباحثه کردیم که این سبع چه جور است. انواع سبع، عدد سبع و اینکه چرا یک دفعه بین وترها سبع میآید. به نظرم من بخشی از آن را عرض کرده باشم. سبع وصفی با سبع در دستگاه عشر. عدد مبناهای مختلفی دارد. این دستگاه امروزی ما بر مبنای دو کار میکنند. یعنی صفر، یک و بعدش یازده. بیشتر ندارید. صفر، ده، یازده. دوباره برمیگردد بعد از یازده باید به رده بعدی بروید که صد میشود. همان مبنای دویی که الآن معروف است.

هفتی که ما داریم وتری است در دستگاه مبنای ده. مبنای ده انگشتی. ما در ریاضیات دو جور هفت داریم. هفت وصفی که در هر مبنایی یک هفتی برای خودش دارد. یعنی اگر شما روی مبنای شانزده (hexadecimal؛ هگزادسیمال) شما میتوانید هفت داشته باشید. اما نه هفتی که در دستگاه عشره است. آن هفت خودش را دارد. این هفت وصفی میشود. ما اینها را مباحثه کردهایم که فایل هایش هست. یکی هم هفت اسمی است که در دستگاه عشره است. برمبنای عشره است.

حالا مقصود حضرت کدام یک از اینها است؟ باید همه اینها بررسی شود. الآن یادم آمد؛ قدیم هم گفتم و همه خندیدند. مصحف را باز کردم و... همه خندیدند. الآن وقتش نیست.

قدمت کتاب الغارات منبع حدیث « اجری جمیع الاشیاء علی سبعة»

این روایت الغارات این نکته را در بردارد. خیلی نکات دارد. عجیب این است سبعی که حضرت گفتند سبع مثانی است. خیلی روایت عجیبی است. ولی خوبی الغارات این است که کتاب قدیمی است. الآن یک چیزهایی دم میشود؛ چیزهایی که به وفور در کتابها بوده را علل ردش را این قرار میدهند که این در کتاب سید بن طاووس آمده و قبل از آن نیست. خب شما برو به زمان قبل ببین هست یا نه. از قرن هفتم پیدا شده! این حرفهایی که دم شده. برای کسی که در اینها کار کرده بعضی وقتها واقعاً خندهدار است. تحقیقات این سنخی! حالا میبینید دم هم میشود. امثال من و شما باید کار درست بکنیم، شواهدی کالشمس را در منظر کسانی بگذاریم که فریب این حرفها را میخورند. یعنی اینطور نیست که بگوییم این حدیث در قرن هفتم پیدا شده. کجا در قرن هفتم پیدا شده؟! شما نمیدانید دستگاه قرن هفتم چه بوده. این زمینهها محو شده. وقتی شواهد روشنی بگذاریم که محو شده دیگر این قدر سریع قبول نمیکنند که چون اولین بار در قرن هفتم آمده دیگر هیچ و جعل است.الحمدلله این روایت برای قرن هفتم نیست که بگویند در قرن هفتم پیدا شده. الغارات برای قرن سوم است. ثقفی در سال ۲۸۳ وفات کرده. ده بیست سال قبل از سیصد وفات کرده است. حدیث این قدر عالی است.

نمیدانم دنباله همین ها را بگویم یا مطالب بعدی را بگویم.

عدم آشنایی زرکشی با فن قرائت و نفی تواتر قرائات الی رسول الله ص توسط وا

آن هایی که میخواستم عرض کنم خلاصه‌ای از صفحه چهار و پنج و شش بود. زمینه‌ای باشد برای تحقیق شما در این ایامی که تعطیلی پیش میآید. خواستید نگاه کنید. صاحب مفتاح الکرامه در این فصلی که به‌عنوان فرع ٌدر مفتاح الکرامه آورده‌اند خیلی متین و پخته جلو رفته‌اند. اصلا یدرک و لایوصف است. واقعش لایوصف است. خدا رحمتشان کند. نزد خودم فکر میکردم که اگر خودم بخواهم این را بنویسم اینطور نمیشد.

الآن ایشان حرف فخر رازی را میگویند «قال الامام الرازی» حرف چرت او را جلو میآورند. هیچ چیزی هم نمیگویند. بعد میگویند اگر آن چیزی که او میگوید درست باشد، امتنع الجواب. مطلب مشکل میشود و زمینگیر میشویم. همه اینها را میگویند، آخر کاری که حرفها را آرام آرام و پخته گفته‌اند بعد میگویند: «نعم یتجه المنع إن کان نعم یتجه المنع إن کان المرجّح لإحداهما یمنع من الاخر و

لم یسمع ذلک إلاّ من الرازی و ظاهره الاتفاق علی خلافه.[1]». حالا اگر من باشم از اول میگویم یک چیزی گفته که لم یوافقه احد من قبله و من بعده. ایشان از اول حرفشان را میآورند و در آخر کار اینگونه میگویند. این متانت برخورد است. میگویند بگویید که فخر رازی این حرف را گفت اما حتی از یک نفر از غیر او شنیده نشده است. بعد بالاتر میبرند. «و ظاهره الاتفاق علی خلافه»؛ یعنی نه تنها علماء ساکت نشده‌اند بلکه متفق هستند که این حرف دروغ است؛ حرف بی خودی و چرت است. این یک نحو یدرک و لایوصف است. اول بحث را با این متانت مطرح کنند و در منظر محقق خط به ذهن او ندهند و بگویند که او این حرف را میزند. بعد از اینکه بحثها آمد و ذهن ها باز شد بگویند ببینید یک نفر است. خیلی عالی است؛ یدرک و لایوصف است. نمیشود آن را توضیح بدهیم.

الآن میخواهم این دو-سه صفحه کتاب ایشان را توضیح بدهیم. شما بعداً آن را تحقیق کنید. من که آسید جواد نیستم. از بی سوادی من است. میگویند از خامی لحم است که در جوش و خروش است. من سبک خودم را رفتار میکنم. محضر شما بی ادبی میکنم. گفتم اگر فرض بگیریم که زرکشی اشتباه کرده، اگر فرض بگیریم رازی اشتباه کرده، اگر ما هم مانند آنها سریع حرف بزنیم خب ما هم اشتباه میکنیم. لذا ما سریع حرف نمیزنیم. زمینه تحقیق را فراهم میکنیم، قبل از اینکه تحقیق زیادی نکرده‌ایم حرفی نمیزنیم. ولی برای اینکه زمینه تحقیق فراهم شود باید سؤال مطرح کنیم. در اینجا دیگر چاره‌ای نیست. سؤالهایی که ما داریم این است:

ببینید مرحوم آسید جواد در صفحه چهار، پنج و شش بعد از اینکه فرمودند ظاهر اکثر علماء تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است، شروع کردند چیزهایی را که علیه آن است را ذکر کردند. من شماره گذاشتم هشت مورد است.

ششمی آن جایی است که می‌فرمایند: «و قال الامام الصادق علیه‌السلام». ششمی فرمایش امام علیه‌السلام است که باید مفصل از آن بحث کنیم. بقیه آن نه. بقیه آن حرف‌های علماء است که نقل می‌کنند. اولین آنها کلام الامامین است. شیخ الطائفه و امین الاسلام طبرسی است که چند روز آنها را بررسی کردیم. ایشان فرمودند: «کلام هذین الامامین قد یعطی». سومین آنها زرکشی است. چهارمین آنها فخر رازی است. پنجمین آنها زمخشری است. ششمی حدیث امام علیه‌السلام است. هفتمی فرمایش وحید بهبهانی است. هشتمین آنها استدلالی است که آسید جواد خودشان را نشان می‌دهند. یعنی هفت چیز را می‌آورند و هیچ چیزی نمی‌گویند. اما در هشتمی ذهن خودشان و نقادیت خودشان و درعین‌حال متانت و پختگی خودشان را نشان می‌دهند.

در این پنج-شش مورد من این سؤالات را دارم، تحقیق آنها بر عهده خود شما. فی الجمله از شیخ و طبرسی که صحبت شد.

زرکشی در البرهان فی علوم القرآن که می‌گوید لم یأل فی مثله، جمله‌ای گفته؛ این عبارات برای خودش است. در جای دیگری نیست. البته پشتوانه آن تسکب العبارات ابوشامه است. یکی چیز دیده است و آمده این را گفته؛ می‌گوید: «أَمَّا تَوَاتُرُهَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَفِي نَظَرِ

[2]». اولین سؤال ما این است که آقای زرکشی شما قاری هستی؟! کلاس اقراء رفته‌ای یا نرفته‌ای؟! دانستن روزمه کسی حرام نیست. می‌گویی من البرهان نوشته‌ام، این اعم است. کسی می‌تواند البرهان بنویسد و خیلی هم مطلوب بیافتد اما کلاس اقراء نرفته باشد. شما رفته‌ای یا نرفته‌ای؟! این یک امر تحقیقی است. شما به‌دنبال آن بروید. من که سر انگشتی نگاه کردم عمر ایشان چهل و نه سال بود. به پنجاه سال هم نرسیده. در اصول و فقه و حدیث بحری بوده. کتاب‌های مفصلی دارد. در این عمر چهل و نه ساله تا جایی که من دیدم استاد قاری نداشته است. خیلی زحمت کشیده بوده. یکی از آنها هم همین البرهانش است که خیلی مطلوب افتاده. اما در قرائت استاد ندیده و شاگرد هم ندارد. یعنی در طبقات القراء نیست.

یکی از چیزهای مهمی که داریم همین است. ما هیچ مشکلی نداریم که از فضای بیرون تخصص...؛ اهل فن در تاریخ علم هم گفته‌اند؛ بسیاری از سؤالات آماتوری سرنوشت تخصصی علم را عوض می‌کند. ده مثالش را بگوییم؛ هیچ مانعی ندارد. اتفاقا دیروز از خود مباحثه خودمان گفتم. گفتم ما از شرائطی شروع کردیم که کلاس نرفتیم. با ذهن خالی چیزهایی را دیدیم که به ذهن دیگرانی که کلاس رفته‌اند نمی‌آید. چون ذهنمان رنگ می‌گیرد و کانالیزه می‌شود. این چیز روشنی است. ولی اینها غیر از نوع کار است. یعنی وقتی آمارگیری می‌کنید در هزار موردی که یک آماتور حرف می‌زند بعد خودش می‌فهمد که اهل کار نبوده. تا حرف می‌زند همه به او می‌گویند که رشته ات چیست؟ یعنی باید یک عمر در اینجا کار کرده باشی. ولی محال هم نیست. عرض کردم یک آماتور گاهی یک چیزی می‌گوید که سرنوشت علم عوض می‌شود ولی آماتور بوده. یعنی کسی بوده که متخصص نبوده. کسی بوده که طبق علاقه خودش یک حرف‌هایی می‌زند، با اینکه خالی الذهن است اما سرشت کلاس و پارادایم های حاکم بر ضوابط کلاس را عوض می‌کند. این مانعی ندارد. اما صحبت سر این است که ما باید در نظر بگیریم که این آقا اهل این کلاس هست یا نیست.

در اینجا ایشان یک التحقیق می‌گوید و استدلال آن را می‌آورد. البته ایشان در آن جا خودشان می‌گویند. در فدکیه آورده‌ام. در مفتاح الکرامه نیاورده اند. پشتوانه ایشان حرف ابوشامه است. ابوشامه که این را در تکسب العبارات گفته، بعداً ابن جزری و دیگران به او حمله کرده‌اند. تازه تسکب العبارات او چیزی می‌خواهد بگوید که زرکشی از آن بد فهمیده است. علی ای حال پشتوانه حرف او ابوشامه بوده است.

این سؤال اول من است که شما ببینید در شرح حال زرکشی ایشان در طبقات القراء هست یا نیست؟ این سؤال بدی نیست. نمی‌خواهیم به او بی ادبی کنیم. می‌خواهیم ببینیم ایشان که

البرهان فی علوم القرآن نوشته مانند این جزی بوده ای نه. مثل شهید ثانی بوده ای نبوده، مثل شهید ثانی و علامه حلی بوده ای نبوده. علامه حلی شوخی نیست. دیروز عرض کردم آقای شعرانی وقتی از علامه اسم میبرند میگویند این جزی پیش او هیچ است. در مقدمه میگویند. خلاصه در این فضا زرکشی که میگوید «و التحقیق» میخواهیم ببینیم در طبقات القراء هست یا نیست. خوشبختانه با اینکه آماتور است دلیل «و فیه النظر» را میگوید. دلیلش چیست؟ میگوید «فان السنادهم لهذه القرائات موجود فی الکتب»؛ یک عمر سر و کار من با کتاب بوده. حتی در شرح حال زرکشی نوشته اند. میگفتند در بازار کتاب فروشها میآمد و تا شب آن جا مینشست و کتابها را میخواند و دوباره میگذاشت و میرفت. شاید پول نداشت که آنها را بخرد. زن آنها میرفت و با زرنگیای که داشت همان جا مطالعه میکرد. با خلق هم فاصله داشت. بیشتر در خانه بود تا مطالعه کند. خب با چهل و نه سال سن، این همه تصنیف خیلی است. ولی خب مانعی ندارد. شما که میگویید «و التحقیق...» اهل فن القراء بودید ای نبودید؟! این یک سؤال. «موجود فی الکتب»! اینکه در کتب موجود است غیر از این است که شما اول تا آخر قرآن را در صغریات اختلافات از استاد بشنوی و فضای القراء دستت بیاید. وقتی فضای القرا به دستت بیاید طرق و روایات را میفهمی. نمیگویی بعض هذه السبعه شاذ، پس ما یک قرائاتی از عاصم داریم که شاذ است. وقتی میگویی ما از عاصم قرائتی داریم که شاذ است میفهمی یعنی چه؟ یعنی یک طریقی از عاصم هست که شاذ است. نه اینکه تمام قرائات عاصم علی الاطلاق شاذ است. وقتی میگویی «فی الکتب موجود» اینطور میشود «و نقل الواحد عن الواحد» کسی که یک ذره خبر دارد میگوید این دلیل شد؟! حال آسید جواد به اینها جواب میدهند.

---

[۱] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۹

[۲] البرهان في علوم القران ج ۱ ص ۳۱۹

عدم آشنایی فخر رازی با فن قرائت و نفی تواتر قرائات الی رسول الله ص توسط او

خب این اولین سؤال بود؛ زرکشی در طبقات القراء بوده ای نبوده. دومی آنها چه کسی است؟ الامام الرازی. امام رازی قاری بوده ای نبوده؟ این را هم نگاه کنید. تا جایی که من دیدم در غایة النهایة ابن جزری ایشان در طبقات نیست. مثل زمخشری است. زمخشری هم نیست. طحاوی هم نیست. مانعی ندارد. یعنی اینها کلاس اقرا نرفته بودند و از اول تا آخر قرآن را ننشسته بودند و عجائبی که در کلاس اقراء هست را ندیده بودند. بعضی وقتها خود من که اینها را میدیدم برای من بهتآور بود. چیز هایی که در وقف، رَوم و اشمام دارند. اینها چیست؟ ریز به ریز آنها را دارند. میگوید باید متعلم بنشیند و ابتدا در صورت مقرئ نگاه کند ببیند وقتی وقف میکند لبش را گرد میکند. شما هم باید گرد کنید. او هم میگوید استاد من این کار را کرد. استاد من هم استادش این کار را کرد. عجب! یعنی در کلاس اقراء بعضی از چیزها هست که تنها با چشم صورت میگیرد. اینطور نیست که در کتاب بنویسند. همین اشمام و روم را در چه درجهای انجام بدهد. اولی که من دیدم خنده ام گرفت.

شاگرد: ....(صوت نامفهوم)

استاد: مانعی ندارد. شاید بعضی از آنها کور مادر زاد بودند. خود شاطبی همین بوده شاید کور مادرزاد بوده است اما نمی دانم . در برخی از جاها میگفتند که متوقف بر رؤیت است. در یک جایی برخورد کردم. علی ای حال اینها یک چیزهای بهتآور است.

فخر رازی چه گفته؟ فخر رازی استدلال میکند. گفتم که اول آسید جواد هیچ چیزی نمیگویند. در آخر کار میگویند «لم یسمع من احد غیره». هیچکس دیگری این حرف را نزده. تحقیق اینکه فخر رازی جزء طبقات القراء هست ای نه با شما. میگوید:

> اتفق الأکثر علی أن القراءات منقولة بالتواتر و فیه إشکال لأنها إن کانت منقولة بالتواتر و أن اللّٰه خیر المکلفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعا علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر فوجب أن یکون الذاهبون إلی ترجیح البعض علی البعض مستوجبین للفسق إن لم یلزمهم الکفر کما تری أن کل واحد من هؤلاء القراء یختص بنوع معین من القراءة و یحمل الناس علیه و یمنعهم عن غیره و إن قلنا بعدم التواتر خرج القرآن عن کونه مفیدا للجزم و القطع و ذلک باطل قطعا[1]

همه به او نسبت می‌دهند که اشکال کرده؛ می‌گوید ان قلنا بعدم التواتر باطل قطعاً. قسم اول؛«إن کانت منقولة بالتواتر و أن اللّه خیر المکلفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعا علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر». اشکال فخر رازی همین است. می‌گوید اگر اینها متواتر است پس این همه از علماء مسلمان که در کلاس اقراء یک قرائت را بر دیگری ترجیح می‌دهند چه کار می‌کنند؟! همه فاسق می‌شوند. اشکال فخر رازی این است. می‌گوید همه فاسق می‌شوند. چرا؟ چون مثل این است که بگویی‌م سوره مبارکه حمد بر سوره مبارکه بقره ترجیح دارد. شما چه کاره اید؟! همه آنها کلام خدا است. این اشکال فخر رازی است. بعد می‌گوید: «**فوجب أن یکون الذاهبون إلی ترجیح البعض علی البعض مستوجبین للفسق إن لم یلزمهم الکفر کما تری أن کل واحد من هؤلاء القراء یختص بنوع معین من القراءة و یحمل الناس علیه و یمنعهم عن غیره**»؛ می‌گوید یک قاری می‌گوید نباید سراغ قرائتی غیر از قرائت من بروید. بلکه تنها قرائت من قرائت است. فخر رازی این را می‌گوید.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحیاء التراث) ج۲ص۳۹۲

پاسخ مفاتح الکرامه به فخر رازی

دوباره آسید جواد می‌گوید: اگر هر قاریای واقعاً منع می‌کرد کار مشکل است. او می‌گوید قرآن آنی است که من می‌گویم آن چه که او می‌گوید قرآن نیست. می‌گوید: «إن صح ما نقله الرازی من منع بعضهم الناس عن قراءة غیره اشتد الخطب و امتنع الجواب[1]»؛ مطلب زمینگیر است. اما پایین صفحه می‌گویند: «نعم یتجه المنع إن کان المرجح لإحداهما یمنع من الأخری و لم یسمع ذلک إلا من الرازی[2]»؛ یعنی شما که اهل فن نیستید و فقط یک چیزی از دورشنیده‌اید –مثلاً یک روایتی که نافع فلان چیز را گفته- می‌آیید و می‌گویید او می گفته قرآن آن چیزی است که من می‌گویم. اصلاً فضا دست او نیست. لذا این را می‌گوید. بعد فرمودند: «و ظاهره الاتفاق علی خلافه». خیلی مهم است! در فضا می‌پیچد که فخر رازی تواتر را انکار کرده و اشکال کرده. بعد وقتی به اینجا می‌آیید می‌گویند یک شخص ناوارد که در طبقات القراء نیست یک اشکال پیزوری کرده؛ آن‌هایی که می‌دانند همه به این اشکال می‌خندند. اما بعد اینطور می‌شود که فخر رازی اشکال کرده است. ببینید فضا به کجا می‌رسد! آسید جواد یک کلمه می‌گویند: «ظاهره الاتفاق علی الخلاف»؛ اتفاق آن هایی که وارد هستند این است که کدام یک از اینها دیگری را از قرائت خودش منع می‌کردند؟! سبکی می‌گوید «کان النافع یقرء الناس بجمیع القرائات، قلت له أتقرء بجمیع القرائات؟! قال أ أحرم نفسی من ثواب القرآن؟! اذا سألنی عن اختیاری أقرأته»؛ اگر گفتند که مختار تو چیست، می‌گویم که مختار من این است. اما فخر رازی می‌گوید «یمنعه». خب کجا است که منع می‌کردند؟ سند بیاور! تنها می‌گوید «یمنعه».

---

[1] همان ۳۹۳

[2] همان ۳۹۴

عدم توجه به کلام فخر رازی توسط اهل فن

از چیزهای جالبی که برای خود من هم جالب بوده این است که معمولاً کسی که حرفی میزند اهل فن به او اعتناء میکنند و جواب میدهند. درحالیکه اشکال فخر رازی اصلاً در یکی از این کتابها نیامده. یعنی به قدری این اشکال بی خودی است که حتی یک نفر حاضر نشده بگوید فخر رازی این اشکال را کرده و این هم جوابش! حال شما هم بگردید. من یک نفر هستم. ببینیم کسی از فخر رازی جواب داده ای نه؟

نفی تواتر قرائات توسط زمخشری و عدم وجود این انتساب در کتب او

آسید جواد نکته خیلی خوبی دارند. البته بعد از آن هم از زمخشری می‌آورند. این عبارتی که از زمخشری می‌آورند را ما هر چه گشتیم پیدا نکردیم. من یک نفر چقدر گشتم. این عبارت در حدائق است. در کتب اهلسنت که نیست. در کتاب‌های زمخشری هم پیدا نکردیم. اگر شما پیدا کردید برای ما بیاورید. شبیه حاج آقا حسن زاده که از علامه نقل کردند « و انکار الجاهلین لایقدح فی اجماع المسلمین». کسانی که تواتر را انکار می‌کردند حاج آقای حسن زاده این عبارت را می‌گفتند. عبارت خیلی تندی است. اما ما این را هم پیدا نکردیم. در اینجا هم عبارت زمخشری را پیدا نکردیم. ولی خب حاج آقای حسن زاده یک جایی دیده‌اند که آورده‌اند. باید ببینیم از کجا آورده‌اند که علامه در تواتر القرائات این‌گونه فرموده‌اند؛ فرموده‌اند: «فیما حکی عن العلامه انکار الجاهلین لایقدح فی اجماع المسلمین».

جواب شهید ثانی به فخر رازی

بعد از بیان حرف زمخشری این جمله را دارند؛

و الشهید الثانی أجاب عما أشکل علی الرازی کما سمعت بأنه لیس المراد بتواترها أن کل ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غیرهم کما حققه جماعة من أهل هذا الشأن انتهی[۱]

شهید ثانی برای قرن دهم هستند. ولی فخر رازی برای قرن ششم است. اینها را در آن وقت گفته است. خب باید سه-چهار قرن اینها را بگویند و جواب بدهند؛ ابوشامه چون اهل فن بود و اشکال کرد، با فاصله کوتاهی ابن جزری در منجد المقرئین به او اشکال کرد و جواب داد. با خیلی ناراحتی گفت که این کتاب باید از روی زمین محو شود. اما ایشان میفرمایند اشکال رازی را شهید ثانی جواب داد. خب شهید ثانی چطور جواب دادند؟ شهید ثانی اهل القراء بودند یا نبودند؟ خودشان در شرح حال خودشان فرمودند من دو استاد داشتم که در قرائات سبع من مقری بودند. یک استاد هم در قرائات عشر داشتم که البته تمام نشد. تا فلان جا حرف به حرف جلو رفتیم اما تمام نشد. پس نشان میدهد که ایشان اهل کار بودند. ایشان جواب فخر رازی را دادند؛ جواب شهید چیست؟ یک معرکه به پا شده. شهید اهل فن هستند. به رازی جواب دادند که یک کسی چون اهل فن نبوده یک چرتی گفته است. دوباره بعد از شهید ثانی جواب ایشان معرکه شده است. شهید چه جوابی دادهاند؟

«و الشهید الثانی أجاب عما أشکل علی الرازی کما سمعت بأنه لیس المراد بتواترها أن کل ما ورد من هذه السبع متواتر»؛ ما که نگفتیم همه اینها متواتر است.**«بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ»**؛ یعنی ما قرائتی از عاصم داریم که شاذ است. قرائتی از فلانی داریم که شاذ است. الآن که در این چند روز مباحثه کردیم از این عبارت چه میفهمیم؟ یک چیزی میفهمیم که قبل از مباحثه یک چیز دیگر می فهمیدیم. یعنی بعضی از قرائات عاصم هست که شاذ است. آخر شهید که نمیخواهد این را بگوید که بعضی از قرائت عاصم شاذ است.**«فضلا عن غیرهم کما حققه جماعة من أهل هذا الشأن انتهی»**؛ آن هایی که اهل این هستند گفتهاند که بعض ما نقل عن السبعة شاذ. آن هایی که اهل این فن نیستند از این عبارت اینطور می فهمند که یعنی بعضی از قرائات عاصم شاذ است. مثلاً عرض میکنم. و حال اینکه مقصود شهید ثانی این نیست. «بعض ما نقل عن عاصم شاذ» یعنی عین عبارتی که از تبیان آوردم. شیخ فرمودند «اجمع القراء السبعة» که یکی از آنها عاصم است، بر این اجماع کردند و روی عن عاصم قرائت دیگر. که فرمودند این شاذ است و لایقرء. یعنی نگویید که از عاصم است. بلکه این نقل شاذ است.

---

[1]همان ۳۹۳

در وجود تناقض در کلام شهید ثانی

شاگرد:...

استاد: شهید این را در المقاصد العلیه دارند. ما این را کامل در یک روز خواندیم.

شاگرد: برداشت شما باعث می‌شود که جواب شهید ربطی به اشکال فخر رازی پیدا نکند. ولی اگر برداشت معروف باشد ربط پیدا می‌کند.

استاد: ببینید حرف دو بزرگوار را بیاورید و ببینید دنبالهٔ حرف شهید چه گفته‌اند.

و قال سبطه بعد نقل هذا عنه هذا مشکل جدا لکن «لکون ظ» المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان انتهی (قلت) و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أن الکل نزل به جبرئیل إلی آخره فلیلحظ ذلک علی أنه ذکر الکلامین فی کتاب واحد و هو المقاصد العلیة و الجمع بینهمامکن[1]

«و قال سبطه بعد نقل هذا عنه هذا مشکل جدا لکون المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان»؛ این عبارت سبط ایشان است. یک روز من عرض کردم اگر بی ادبی نباشد، ایشان جواب جدشان را در فضای اصول و فقه دیده‌اند. نه در فضای قرائات و طرق و روایاتی که آنها برای خودشان می‌گویند. یعنی «مشکل جدا» ایشان از این بوده که کلاس اقراء نرفته بودند. من این را مکرر عرض کرده بودم که این حرف به ذهن من نمی‌آید. بلکه به‌عنوان یک احتمال در مباحثه عرض می‌کنم که شما روی آن تأمل کنید. چرا؟ چون می‌خواهیم شهید مظلوم نشود. الآن شما می‌گویید «هفوة من عظیم». او مظلوم واقع نشده؟! وقتی می‌گویید از شهید هفوه سر زده...؛ اگر در این‌جا ساکت باشیم...؛ اگر ایشان مظلوم باشد که ما نباید این حرف را بپذیریم.

«قلت»؛ صاحب مفتاح الکرامه می‌فرمایند: **«و کلامه هذا»؛** کلام شهید ثانی،**«بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أن الکل نزل به جبرئیل إلی آخره»؛** شما می‌گویید شاذ است، بعد می‌گویید کل یعنی کل سبع متواتر است؟! الآن می‌گویید و فی السبعة شاذ؟! خب به آسید جواد بگویید شهید در این کتابشان یک چیز گفته‌اند و در کتاب دیگرشان چیز دیگر! آسید جواد می‌فرمایند: **«فلیلحظ ذلک علی أنه ذکر الکلامین فی کتاب واحد»**؛ این دو حرف متناقض را در یک کتاب گفته‌اند. در یک کتاب گفته‌اند ای در یک فقره گفته‌اند؟ در یک فقره گفته‌اند. کتاب واحد هم نیست که بگویید اولش و آخرش تفاوت دارد. پشت سر هم هستند. مگر شهید ثانی در یک فقره پشت سر هم تناقض می‌گویند؟! از این باید بفهمیم ایشان که اهل فن هستند می‌خواهند یک چیزی بگویند. لذا باید صبر کنیم و نگوییم تناقض گفته‌اید. همانی که در التمهید همین کلام مفتاح الکرامه را نقل کردند...؛ ما‌شاالله به آسیدجواد، ایشان در ادامه می‌گویند«و الجمع بینهما ممکن». در التمهید چه گفتند؟ همین را می‌آورند و می‌گویند این بی خودی است، لایمکن الجمع بینهما. شهید تناقض گفته‌اند. آخر این جور؟! شهید ثانی در یک فقره تناقض بگویند و شما بگویید لایمکن الجمع بینهما؟!

این را برای چه عرض کردم؟ برای این که وقتی شما این را می بینید این سوال در ذهن شما مطرح می‌شود که حداقل روی حرف شهید تأمل کنیم که چه می‌خواهند بگویند. چطور یک طرف می‌گوید قطعاً سبع نزل من الله است. متواتر است. اما پشت سرش می‌گوید ان مما فی قرائة هوالاء السبعة شاذ؟! متواتر در بین اینها است، خارج از اینها در زمان ما نیست. و الا در بین خود همین ها هم که شاذ هست! چه می‌خواهند بگویند؟

جواب فخر رازی هم می‌شود ای نمی‌شود؟! اگر بفهمیم شهید چه می‌گویند، ایشان می‌گویند اولا کسی منع نکرده است. ثانیاً قبل از تو دانی اینها را می‌گوید. می‌گوید ترجیح بدهید اما نه ترجیحی که قرائت دیگر را ساقط کند. مختار داشته باشید. این چه حرفی است که می‌گویید حالا که ترجیح می‌دهید فاسد می‌شود؟! نعوذ بالله وقتی حضرت می‌فرمایند فلان سوره عروس القرآن است، بگوییم این حدیث دروغ است، یعنی چه که این سوره قلب القرآن است؟! قرآن قرآن است! خب چون همه آنها سوره قرآن هستند نمی‌توان گفت که این سوره قلب القرآن است؟! چون مقری همه قرائات را قبول دارد نمی‌تواند بگوید این قرائت بر دیگری ترجیح دارد؟! ترجیحاتی هم که دارد ذکر می‌کند. ترجیحات وجوه است. بعداً عرض می‌کنم که این ترجیحات به چه صورت است.

این حرف فخر رازی است. بعد هم می‌گوید «یمنع من الاخری»، کجا یمنع؟! می‌گوید شاذ است. کجا متواتر شاذ است؟! روایات و طرقی از سبعه داریم که در آن طریق شاذ هست. همینی که شیخ الطائفه در تبیان فرمودند. من که اینها را عرض کردم زمینه‌ای باشد برای تأمل. تا فردا مشورت و تأمل کنید ببینید بعد از عاشورا جلسه باشد ای نه. من حرفی ندارم. من که طلبه هستم و مشغول هستم. من در ذهنم بود که برای ربیع باشد، دیگر خسته شدید. اما اگر مباحثه باشد خوشحال می‌شوم. می‌خواهم اذیت نکنم. چرا خوشحال می‌شوم؟ به‌خاطر این‌که باید صحبت اینها باشد.

یعنی مباحثی است که گمان من این است که بعد از صنعت چاپ زمینه و فضا خیلی ان‌جور شده. امروز در ذهنم بود که بگویم ای نگویم. بین و بین الله اگر بعضی از این مباحث صاف شود و فضایی که محو شده در ذهن بیاید، بعضی از جاهای فصل الخطاب را که می‌خواند اشک از چشمانش می‌ریزد! مرحوم نوری محدث کمی نیست اما یک چیزهایی می‌گوید ...! اگر ایشان اول عمرش کلاس اقراء رفته بود که اینها را نمی نوشت. فن آن در حوزه بود. اگر به کلاس می‌رفت این جور نمی‌شد که ایشان این کتاب را بنویسند. اگر این مباحثه ادامه پیدا کند می‌بینید جاهایی از فصل الخطاب که خوانده می‌شود اشکتان می‌ریزد.

ذیل آیه «لوجدوا فیه اختلافا کثیرا» مرحوم نوری چه کار می‌کند! می‌آید با صاحب مجمع درگیر می‌شود. یک محدث بزرگ شیعی است. این را می‌آورد که ایشان گفته اختلاف قرائات حق است. بعد می‌گوید اینها چه حرفی است؟! می‌گوید آیه دارد می‌گوید اختلاف، همه مردم هم می‌بینند که در این اختلاف است. آن اروپایی گفته در تمام تاریخ بشر متنی مضطرب تر از قرآن ندارید. تا حرف این اروپایی را دیدم یادم از جمله امیرالمؤمنین علیه‌السلام افتاد. معاویه چه گفت؟ «کنت انت الذی تقاد کما یقاد الجمل المخشوش»؛ توی علی را مثل شتر رمیده ای که او را می‌کشند و می‌برند، برای بیعت می‌بردند، حتی تابعی! این در نهج‌البلاغه هست. حضرت به او چه جوابی دادند؟ حضرت فرمودند «ارد ان تذم فمدحت»، تو می‌خواستی بد من را بگویی اما مدح من را گفتی. ببینید که این بحث‌ها چقدر ضروری است. یک کسی می‌گوید بحث قرائات مثل سرکه است –در آن سمیان گفتند- درش را باز نکنید. آن را به هم نزنید. هرچه آن را به هم بزنید... . یعنی این قدر عبارت تندی علیه این فن شریف داشتند. چرا این‌چنین است؟ این‌ها از دوری است.

این اروپایی می‌گوید متنی مضطرب تر از قرآن ندارید. ما عرض می‌کنیم اگر این بحث‌ها حاضر شود، ارد ان تذم فمدحت القرآن! خبر ندارد، همین اضطرابی که تو می‌گویی اگر باز شود، تراث عظیم اسلامی باز شود، به فرمایش آقا متجاوز از پانصد کتاب فقط در مورد وقف قرآن نوشته شده

است. اینها شوخی است؟! لذا وقتی حرف او را می‌بینیم می‌گوییم ارادت ان تذم فمدحت. این اضطراب نیست. به این جمله ختم کنم؛ من همیشه عرض می‌کردم هر چه که نظم یک چیزی پیچیده‌تر می‌شود برای جاهل نامنظم و مضطرب نشان داده می‌شود. جدول ضرب مثالی است که باراه عرض کردم. اگر جدول ضرب را دست بچه‌ای بدهی که هنوز نمی‌داند ضرب چیست، وقتی به آن نگاه می‌کند می‌گوید فقط ردیف ستون بالا منظم است؛ یک و دو و سه ... تا ده. این هم یک و دو و سه و ... تا ده است. بقیه آن نامنظم است. یک جا نوشته بیست و پنج، یک جا نوشته سی و شش. این چه جدولی است؟! اصلاً نظم ندارد. چرا می‌گویی که این جدول نظم ندارد؟ چون نظمش پیچیده است. وقتی نظم آن پیچیده است برای جاهل به مبانی نظم نامنظم جلوه می‌کند. بعد که به او می‌گوییم بیا بنشین، عجله نکن، نگو که این جدول نامنظم است، بیا آقای اروپایی بنشین کلاس اقراء برو. این تازه اول کار است. تاویلش چیست؟

البته این را گفتم وقتی قدیمی‌ها تاویل می‌گفتند به‌معنای تفسیر بوده، نه تاویل امروزی. خود تبریزی هم دارد جامع البیان فی تاویل القرآن. تاویل یعنی معنا. مفصل است، الآن می‌گویند بیا بنشین وقتی دیدی آن وقت می‌فهمی که اضطراب کجا است! بلکه سراپای آن نظم است. مثال چراغ و شبکه برق را هم یادم بیاوری.

برای اینکه خسته شدی بخندی عرض می‌کنم. خدا رحمت کند استاد ما حاج آقای علاقه‌بند را. عجیب مردی بودند! رحمت الله علیه. در سن بالا؛ استاد نمره اول؛ کنار یک بچه دوازده-سیزده ساله می‌آمدند صرف میر بگویند. آن وقت از این حرف‌ها هم بزنند. ببینی که چقدر دلالت بر بزرگی این شخص دارد. از چیزهایی که همان اوائل صرف میر به ما می‌فرمودند –برای مطلب علمی هم می‌فرمودند اما خنده‌دار و جالب است- می‌فرمودند یک چیزهایی هست که نمی‌شود با سؤال اما و اما جواب داد. می‌گفتند همه دیده‌اند که شخصی را قلقلک می‌دهند. سؤال این است، وقتی کسی را قلقلک می‌دهند او خوشش می‌آید یا بدش می‌آید؟! بعد می‌فرمودند طرفینش مشکل دارد. اگر خوشش می‌آید چرا فرار می‌کند. اگر بدش می‌آید چرا می‌خندند. هر کسی از چیزی بدش بیاید فطرتا چشمانش را می‌بندد و ناراحت می‌شود. این سؤال حاج آقا بود. حالا هم اگر بعد از ده کلاس باشد هم خوشم می‌آید و هم ...!

شاگرد: اینکه می‌فرمایند این قرائت ترجیح دارد اصلاً تعبیر خوبی نیست.

استاد: بله، من این را چندین بار گفتم. در مدح تبریسی این را گفتم. تبریسی می‌گوید حجت این است.

---

[1]همان

ترجیح القرائه در المیزان

شاگرد: در المیزان هم ... .

استاد: بیست مورد شده است. فایل خوبی پیدا شد. آن را مطالعه کنید. جالب است. در فدکیه گذاشته‌ام. گفته‌اند با زحمات زیادی بیست مورد را در المیزان پیدا کرده‌ایم که خلاف مشهور را ترجیح می‌دهند. ترجیح به این معنا. بعض مواردش هم لحنشان لحن انحصار است.

شاگرد: بهتر این بود که بگویند وجه این قرائت را به این صورت می‌فهمم.

استاد: بله. یعنی در ذهن من وجه آنها مرجوح است. اما اینکه ثبوتا چیست، این فضا فضای نیست که بگوییم ثبوتا مرجوح است. لذا می‌گویند احتجاج. احتجاج غیر از ترجیح است. در احتجاج می‌گوییم وجه حجیت این قرائت این است. حجت این قرائت هم این است. این مطلب خیلی خوبی است.

والحمد لله رب العالمین